

حکایت غریب پنهان شدن سعید

# خوش خیال بد اقبال

نوشته

امیل حبیبی

ترجمه

سید عطاءالله مهاجرانی

انتشارات امید ایرانیان



۱۳۹۴

## مقدمه مترجم

امیل حبیبی، نویسنده و رمان‌نویس بزرگ فلسطینی، در کشور ما شناخته شده نیست. تا جایی که می‌دانم هیچ کتابی از او به فارسی ترجمه نشده است. امیل حبیبی زندگی شگفتی داشته است. این زندگی در رمان «المتشائل»<sup>۱</sup> بازتاب یافته است. واژه متشائل ساخته و پرداخته اوست. از ترکیب دو واژه‌ی متشائم (بدبین) + متفائل (خوش‌بین) این واژه را ساخته است. در بند پنجم کتاب اول در این باره توضیح داده است. چند روزی فکر می‌کردم که در برابر این واژه، چه واژه‌ی مناسب فارسی را می‌توان یافت یا ساخت؟ در زبان‌های اروپایی که کتاب حبیبی به اکثر آن زبان‌ها ترجمه

---

۱. منی که برای ترجمه کتاب انتخاب کرده‌ام، با مشخصات زیر است:

امیل حبیبی، الوقائع الغریبه فی اختفاء سعید ابی‌النحس، المتشائل، دارالشروق للنشر و التوزیع، امان، اردن، ۲۰۰۶. در ترجمه متن عربی‌گانه به ترجمه انگلیسی با مشخصات زیر نگاه کرده‌ام:

*The Secret Life of Saeed*

*The pessoptimist*

*By: Emile Habibi*

*Translated by Salm K Jayyusi and Trevor Le Gassick*

*Interlink Books, Northampton, 3002*

شده است، مثل زبان عربی؛ واژه‌سازی به آسانی صورت می‌گیرد. به عنوان نمونه در زبان انگلیسی از واژه‌ی «Pessoptimist» استفاده کرده‌اند. در زبان فارسی؛ خانم کبیری واژه‌ی «خوبدین» را در گزارشی، درباره اجرای نمایشنامه و فیلم درباره‌ی حبیبی به کار برده‌اند. حافظ هم سابقه این چنین واژه‌سازی را دارد:

آن تلخوش که صوفی‌ام‌الخبائثش خواند

اشهی لنا و احلی من قبله العذارا

برخی تلخوش را تلفیقی از تلخ و خوش به معنی شیرین و گوارا

دانسته‌اند.

عطار هم ترکیب «بینای نابینا» را به کار برده است. همچنان در جستجو بودم، تا به ترکیب «خوش خیال بداقبال» رسیدم. به گمانم این ترکیب به مقصود نزدیک‌ترست. در زبان کوچه هم ما واژه‌ی ترکیبی «نجبای اراذل» را داریم. در واقع کسره‌ی اضافه بار مفهوم جدید را بر دوش می‌کشد.

دشواری زبان فارسی در همین محدوده باقی نمی‌ماند. به دلیل آن که ما ضمیرهای مؤنث و مذکر، خطاب مؤنث و مذکر، اسم فاعل و مفعول و صفات و... به شکل اختصاصی برای زنان و مردان نداریم. ترجمه، نیازمند توضیح بیشتر است. آنچه در زبان عربی با نشانه بیان می‌شود، در زبان فارسی بایستی با واژه توضیح داده شود.

امیل حبیبی در ابتدای رمان خود شعری از سمیح القاسم، شاعر بزرگ فلسطین نقل کرده است. به این عبارت شعر دقت کنید:

واتن ایتها الممرضات و عاملات النسیج!

شما ای پرستاران و کارگران بافندگی!

در این ترجمه مشخص نیست که مخاطبان چه جنسیتی دارند.

درحالی که شعر به روشنی خطاب به پرستاران و کارگران زن سروده شده است. این کاستی چشمگیری در زبان فارسی است. چالش با اهمیتی در پیش روی مترجم؛ که ظروف متناسب واژه‌ها را در اختیار ندارد. با همه‌ی این احوال نمی‌توان از ترجمه‌ی رمان‌های بزرگ و تأثیرگذار به زبان فارسی چشم پوشید. دیگر زبان‌ها نیز گاه محدودیت‌های خود را دارند. نمونه‌ها و نشانه‌هایی از این محدودیت در زبان انگلیسی در برابر واژگان ویژه فارسی مثل «پیر» را می‌توان بارها در ترجمه‌گرانسنگ نیکلسون از مثنوی دید. با چنین دستمایه‌ای «المتشائل» امیل حبیبی را ترجمه کردم. نخست به زندگی حبیبی و سرانجام او اشاره‌ای می‌کنم. و نیز به اهمیت رمان المتشائل. در ترجمه؛ مواردی را که نیاز به توضیح دارد به عنوان یادداشت مترجم آورده‌ام.



امیل حبیبی در حیفا در تاریخ ۲۹ ماه اوت سال ۱۹۲۱ متولد شد و در سوم ماه می ۱۹۹۶ پس از ۷۵ سال زندگی درگذشت. حیفا از زمره زیباترین شهرهای فلسطین است. اصلاً واژه حیفا یا با تلفظ عبری‌اش «یافا» یعنی زیبا.

ناصر خسرو در مورد زیبایی حیفا نوشته است:

«به دیهی رسیدیم که آن را حیفا می‌گفتند و تا رسیدن بدین دیه در راه ریگ فراوان بود. از آن‌که زرگران در عجم بکار دارند و ریگ مکی گویند، و این دیه حیفا بر لب دریاست و آنجا نخلستان و اشجار بسیار دارند. آنجا کشتی‌سازان بودند و آن کشتی‌های دریای را آنجا جودی می‌گفتند.»

پروه و حیفا در زندگی و نیز در رمان المتشائل نقش برجسته‌ای دارند. گویی حبیبی هویت خود را با سرزمین مادری‌اش آمیخته و انفکاک ناپذیر می‌دانست. حبیبی وصیت کرده بود وقتی درگذشت، بر سنگ مزارش

۱

### سعید مدعی است که با موجودات ماورای فضا ملاقات کرده است

در نامه‌ای که سعید برایم نوشته است، می‌گوید:  
 به من بگو شگفت‌ترین واقعه‌ای که انسان پس از عصای موسی و  
 رستاخیز عیسی<sup>۱</sup> و انتخاب همسر لیدی برد<sup>۲</sup> به عنوان رئیس جمهوری  
 ایالات متحده‌ی امریکا با آن مواجه بوده، کدامین واقعه است؟!  
 واقعیت این است که من پنهان شده بودم، نمرده بودم. برخی مثل شما  
 خیال می‌کنند که کشته شدم. بعضی که گمان می‌کنند از کم و کیف کار من سر  
 درمی‌آورند، خیال کردند به چریک‌های فدایی پیوسته‌ام. بعضی از دوستان  
 تو هم گفته‌اند که من توی زندان پوسیده‌ام و از یاد رفته‌ام. همه‌ی این  
 حرف‌ها نا درست است.  
 یک لحظه صبر کن! صبر کن! چیزی نپرس: این سعید ابونحس  
 خوش خیال بداقبال کیست؟ او خودش از زندگی‌اش سر در نمی‌آورد تا چه  
 رسد به دیگران؟

من اندازه‌ی خودم را می‌شناسم، من رهبر نیستم که رهبران به من  
 التفات داشته باشند. آقای عزیز، این من هستم، یک آبدارچی.  
 از این لطیفه‌ی اسرایلی خنده‌ات نمی‌گیرد؟ یک جانور درنده به درون

۱. نویسنده مسیحی است و مطابق باور مسیحیان؛ مسیح علیه‌السلام به صلیب کشیده شد. و چند  
 روز بعد عروج کرد. عهد جدید، انجیل متی، باب ۲۸.

۲. جانسون، رئیس جمهور امریکا

کمیته‌ی اجرایی نفوذ می‌کند، همان روز اول مدیر اداری اتحادیه را پاره پاره می‌کند. دوستانش اصلاً متوجه نمی‌شوند... روز دوم مدیر بخش عربی رالت و پار می‌کند، باز هم دوستانش متوجه نمی‌شوند. جانور درنده با خیال راحت همه رالت و پار می‌کند، تا نوبت به آبدارچی می‌رسد. او را که می‌خورد، جانور را می‌گیرند!

آقای خودم، من آبدارچی هستم. چطور کسی نفهمید که پنهان شده‌ام؟ هیچ اهمیتی ندارد، چیزی که اهمیت زیادی دارد، این است که من تمام عمر منتظر چنین حادثه‌ی عجیبی بودم. استاد خودم! واقعه‌ای عجیب اتفاق افتاد! موجودات فضایی را دیدم که از آسمان آمده بودند. اکنون من همراه آنان هستم و این من هستم، درحالی که همراه آنانم، بالای سرِ شما، پروازکنان این راز عجیب را برایتان بازگو می‌کنم.

اصلاً به دلت شک و شبهه راه نده، این حرف را نزن که دوره‌ی ماجراهای عجیب و غریب گذشته، عقل و هوشت کجاست استاد خودم؟! اوضاع را درهم و برهم می‌بینی؟!

به جان همین‌هایی که همراهم هستند، از روزگار عاد و ثمود تا حالا، روزگار ما از عجیب‌ترین روزگاریهاست. فقط ما به این عجایب عادت کرده‌ایم. اگر اجداد ما سر از خاک بیرون بیاورند، به رادیو گوش کنند، تلویزیون ببینند، ببینند چه طور هواپیمای جمبوجت توی ظلمات شب به زمین می‌نشینند؛ و می‌خروشد و می‌غرد، قطعاً ما را تکفیر می‌کردند.

ما به این امور عادت کرده‌ایم. از برافتادن یا بقای شاهان کک‌مان نمی‌گذرد. پروتوس<sup>۱</sup> برای ما حکایت‌گریبی نبود، که درباره‌اش بنویسند:

۱. مارکوس پروتوس پسر خواننده‌ی ژولیوس سزار که در توطئه‌ی قتل سزار دست داشت. سزار

وقتی چشمش به پروتوس افتاد، گفت: پروتوس، تو هم!

حتی تو هم بروتوس! عرب‌ها نمی‌گویند: حتی تو هم بیبرس!<sup>۱</sup> شاید دلیلش این بود که از حلقوم سلطان قطوز فقط صدای خرناس خفه‌ای و آوای نا مفهوم ترکی به گوش رسید. همچنان ابو زید هلالی<sup>۲</sup> سر خم‌مانده تا دست سلطان را ببوسد. سلطان می‌گوید: من قطوز نیستم، بنده‌اش هم می‌گوید: روزگار هم دیگر روزگار بیبرس نیست!

ماه حالا از درخت انجیر دیر محصول دهکده‌ی مصیبت‌زده‌مان به ما نزدیک‌تر است. شما همه‌ی این چیزهای عجیب و غریب را باور دارید، پس چرا حرف مرا باور نمی‌کنید؟

آرام باشید، آرام! آقای خودم عجله نکنید تا جزئیات را یکباره برایتان بگویم. هر چیز به وقت خویش نیکوست. برو دنبال کارهایت، سرت سلامت! درباره سر و شکل و لباس و کار و بار و دانش و اطلاعات

→

شکسپیر در تراژدی ژولیوس سزار به‌این ماجرا نقشی ماندگار زد:

Eu tu, Brutes then fall, Caesar!

Shakespeare, Julius Caesar, Act 3, Scene:1

این جمله از درخشانترین و ماندگارترین جملات ادبیات و تاریخ است.

۱. حبیبی از این بازی‌های زبانی زیبا در این رمان بسیار دارد. بیبرس از زمره فرماندهان سلطان قطوز بود. با دوستان خود در صدد قتل سلطان برآمد، به بهانه بوسیدن دست؛ دست سلطان را گرفت و با دست دیگر دشنه در قلب سلطان فرورد. سلطان کشته شد و بیبرس به عنوان الملک القاهر بر جایش نشست. بعداً از این لقب خوشش نیامد و شد الملک الظاهر، او از جمله مشهورترین سلاطین ممالیک است. برخی معتقدند نام بیبرس از واژه ببر گرفته شده است. پرچمی که او در جنگ‌ها از آن استفاده می‌کرد، نقش ببر داشت...

۲. نویسنده با عنوان ابو زید هلالی بازی زبانی کرده است. تصویر سرخ‌ماندن و دست بوسی با تمثیل هلال. ابو زید هلالی یکی از مراجع حدیث بیشتر در کتب اهل سنت است. به عنوان نمونه؛ حافظ ابی‌بکر شبینی در کتاب السنه از او یاد می‌کند و ابو زید هلالی را نام دیگر عبدالملک بن میسره می‌داند. علاوه بر آن ابو زید هلالی، در فرهنگ عامه، راوی حکایت‌های شیرین و دور و دراز است.